

اطلاعات اولیه

طلا، عنصر شیمیایی است که در جدول تناوبی با نشان Au (لاتین aurum) و عدد اتمی ۷۹ وجود دارد. طلا فلزی است نرم، براق، زرد رنگ، چکش خوار، قابل انعطاف (سه ظرفیتی و یک ظرفیتی) و فلز واسطه که با بیشتر عناصر شیمیایی واکنش ندارد و تنها بوسیله کلر و تیزاب سلطانی (آمیزه ای از اسید نیتریک و اسید هیدروکلریک) مورد حمله قرار می‌گیرد.

این فلز عمدتاً به شکل آزاد و بصورت تکه‌هایی در سنگها و رسوبهای آبرفتی وجود دارد و یکی از فلزات ضرب سکه می‌باشد. طلا در بسیاری از کشورها بعنوان معیار ارزش پول بکار می‌رود. همچنین در جواهرات، دندانپزشکی و الکترونیک مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تاریخچه

طلا (از واژه سانسکریت Jval؛ آنگلوساکسون gold؛ لاتین aurum که همگی به معن طلا هستند) را از دوران باستان شناخته و به ارزش بالای آن پی بردند. هیروگلیف مصری از ۲۶۰۰ قبل از میلاد این فلز را توصیف کرده و در کتاب عهد عتیق بارها به طلا اشاره شده است. زمان زیادی است که طلا یکی از گران‌قیمت‌ترین فلزات به حساب آمده و قیمت آن در تاریخ، معیار بسیاری از پولهای رایج می‌باشد (تحت عنوان پایه طلا شناخته می‌شود).

از طلا بعنوان نمادی برای پاکی، ارزش، سلطنت و مخصوصاً نقشه‌هایی که ترکیبی از این ویژگیها است استفاده می‌شود. نخستین هدف کیمیاگران، تولید طلا از سایر مواد مانند سرب بود، اگرچه کیمیاگران هرگز موفق به این کار نشدند. کیمیاگران نشانه طلا را دایره و نقطه‌ای در وسط می‌دانند و همچنین نشان ستاره شناسی هم هست.

در بسیاری از مسابقات به نفر اول مدال طلا، به نفر دوم نقره و به نفر سوم برنز جایزه می‌دهند. بیشترین مقدار طلا در جهان در بانک مرکزی دولت فدرال آمریکا وجود دارد. در طی قرن نوزدهم هر جا ذخایر بزرگ طلا کشف می‌شد، هجوم طلا رخ می‌داد. از جمله هجوم طلای کالیفرنیا، کلرادو، اتاگو، استرالیا، Black Hills و کلوندایک.

پیدایش

طلا بخاطر سکون شیمیایی نسبی که دارد، بیشتر بصورت فلز محلی و ندرتاً به شکل تکه‌های بزرگ یافت می‌شود، اما معمولاً بصورت ذرات بسیار ریزی در برخی مواد معدنی، رگه‌های کوارتز، سنگ لوح، صخره های دگرذیسی و رسوبات آبرفتی که از این منابع سرچشمه گرفته‌اند، دیده می‌شود. طلا بطور گسترده ای پراکنده شده و بیشتر همراه کوارتز یا پیریت است و در کانی‌های پتزیت، کالاوریت و سیلوانیت با تلوریم ترکیب شده است.

این عنصر با روشهای بهره برداری از رسوبات دارای طلا از رسوبات جدا می‌شود. آفریقای جنوبی منبع تقریباً ۲،۳ ذخائر طلای جهان است (منابع موجود در داکوتای جنوبی و نوادا دو سوم طلای مصرفی آمریکا را تامین می‌کنند). طلا را با استفاده از سیانور ، آمالگام و گداختن از کانی‌ها خارج می‌کنند.

پالایش این فلز اغلب بوسیله الکترولیز تحقق می‌یابد. این فلز در آب دریا و بر حسب مکان نمونه برداری بین ۰،۱ تا ۲ میلی‌گرم در تن یافت می‌شوند، لذا تا سال ۱۳۸۳ هیچ روش مفیدی برای بازیافت طلا از آب دریا ابداع نشده است. اگرچه طلا در صنعت و هنر بسیار مهم است، این عنصر وضعیت منحصر به فردی نسبت به تمامی کالاهای دارد و آن ، حفظ ارزش خود در دراز مدت می‌باشد.

برآورد شده است که با کل طلای پالایش شده جهان می‌توان یک مکعب یکپارچه هر ضلع ۲۰ متر (۶۰ فوت) درست کرد.

خصوصیات قابل توجه

طلا عنصر فلزی است که کلاً به رنگ زرد دیده می‌شود، اما اگر به‌دقت جدا شود، می‌تواند سیاه ، قرمز سیر یا ارغوانی باشد. شاید بتوان گفت این فلز ، زیباترین عنصر و چکش‌خوارترین و قابل انعطاف‌ترین فلز شناخته شده است. در واقع یک اونس طلا را می‌توان با چکش کاری به یک ورقه ۳۰۰ فوت مربع تبدیل نمود. طلا که فلزی نرم می‌باشد، برای استحکام بیشتر اغلب با فلزات دیگر آلیاژ می‌شود.

طلا یک رسانای خوب حرارتی و الکتریکی است که تحت تاثیر هوا و سایر معرفها قرار نمی‌گیرد. این فلز تا حد زیادی در برابر حرارت ، رطوبت و بیشتر عوامل فرساینده مقاوم است و بنابراین استفاده از آن در سکه و جواهرات بسیار مناسب است. رنگ طلای جامد و محلولهای کلوئیدی تیره رنگی که (اغلب ارغوانی) می‌توان از آن تهیه کرد، به این علت است که فرکانس پلاسمون این عنصر در دامنه مرئی وجود دارد که موجب انعکاس نورهای زرد و قرمز و جذب نور آبی می‌شود.

طلای بومی معمولاً دارای ۸ تا ۱۰ درصد نقره می‌باشد، اما اغلب این مقدار بیشتر است. هرچه مقدار نقره بیشتر شود، رنگ طلا سفیدتر و جرم مخصوص آن کمتر می‌شود. آلیاژ آن با مس به رنگ قرمز ، با آهن به رنگ سبز و با آلومینیوم به رنگ ارغوانی می‌باشد. جواهراتی که در شرق آمریکا با ترکیباتی از طلای رنگین به توریستها فروخته می‌شود، به نام طلای Black Hills داد و ستد می‌شود.

حالات اکسیداسیون معمولی طلا شامل ۱+ و ۳+ است.

کاربردها

طلای خالص برای استفاده‌های عادی بسیار نرم هستند، لذا برای استحکام آن ، با نقره و مس آلیاژ می‌سازند.

در بسیاری از کشورها از طلا و بسیاری از آلیاژهای آن در جواهرات و ضرب سکه و نیز بعنوان شاخصی برای مبادلات پولی استفاده می‌شود.

به علت هدایت الکتریکی خوب و مقاومت آن در برابر فرسایش و سایر ویژگیهای فیزیکی و شیمیایی این عنصر، از اواخر قرن بیستم طلا بعنوان فلز صنعتی مهمی به حساب آمده است.

طلا عملکرد مهمی در رایانه، تجهیزات ارتباطی، موتور هواپیمای جت و فضاپیماها و بسیاری محصولات دیگر دارد.

هدایت الکتریکی خوب طلا و مقاومت آن در برابر اکسیداسیون موجب کاربرد وسیع آن برای آبکاری سطح اتصال دهنده‌های الکتریکی شده است تا اتصالی خوب با مقاومت کم تضمین شود.

طلا همانند نقره می‌تواند با جیوه، ملغمه محکمی را تشکیل دهد که گاهی از آن برای پر کردن دندان استفاده می‌شود.

اخیراً "طلای کلوتیدی" (ذرات یک بیلینیم طلا) که محلولی کاملاً رنگی می‌باشد، برای مصارف بیولوژیکی و پزشکی در آزمایشگاههای زیادی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین برای رنگ طلائی روی سرامیکها قبل از پختن در کوره استفاده می‌شود.

از اسید Chlorauric در عکاسی برای پررنگ کردن تصویر نقره‌ای استفاده می‌شود.

Disodium aurothiomalate برای درمان روماتیسم مفصلی بکار می‌رود؛ (درون عضله وارد می‌شود).

از ایزوتوپ Au-198 (با نیمه عمر ۲،۷ روز) برای درمان برخی سرطانها و بیماریهای دیگر استفاده می‌شود.

طلا بعنوان یک ماده بیولوژیکی که امکان پوشش بوجود می‌آورد، کاربرد دارد و باید آنرا بوسیله میکروسکوپ الکترونی (scanning electron microscope) مشاهده نمود.

طلا اغلب نماد بهترین و والاترین دستاوردها می‌باشد. یک مدال طلا مانند روبان آبی، بهترین پاداش در بازیهای المپیک و بسیاری از رقابتهای دیگر است.

چون طلا منعکس کننده خوبی برای هر دو نور مادون قرمز و نور ساکن است، بعنوان لایه محافظ سطح بسیاری از ماهواره‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ارزش

طلا مانند فلزات پُر ارزش دیگر با سیستم توزین تروی سنجیده می‌شود و در صورت آلیاژ با سایر فلزات از اصطلاح carat برای مشخص کردن مقدار طلای موجود با عیار ۲۴ (که طلای خالص است) استفاده می‌شود.

(در ایران بیشتر از مثقال برای معاملات بازار طلا استفاده می‌شود و برای آلیاژهای طلا از میزان عیار اسفاده می‌شود که عیار ۲۴ طلای خالص می‌باشد).

در طول تاریخ از طلا برای پشتیبانی پول و در سیستمی تحت عنوان پایه طلا استفاده می‌شد که در این سیستم ، یک واحد از پول رایج معادل مقدار معینی طلا بود. مدت زیادی ارزش طلا توسط آمریکا برای هر اونس تروی ۲۰،۶۲ دلار تعیین شد، اما در سال ۱۹۳۴ ارزش طلا ۳۵،۰۰ دلار برای هر اونس تروی تثبیت شد.

به سبب بحران طلا در ۱۷ مارس ۱۹۶۸ طرح نرخ‌گذاری دوگانه ایجاد شد که طبق آن برای تثبیت ارزش بین‌المللی ، طلا همچنان به قیمت سابق ۳۵،۰۰ دلار در هر اونس تروی باقی ماند، اما قیمت آن در بازار خصوصی اجازه نوسان یافت؛ این سیستم نرخ‌گذاری دوگانه در سال ۱۹۷۵ هنگامی که نرخ طلا اجازه نوسان یافت، متوقف شد. از سال ۱۹۶۸ نرخ طلا در بازار آزاد نوسان شدیدی یافت، بطوری‌که در ژانویه ۱۹۸۰ به ۶۲۰ دلار در هر اونس تروی رسید، اما تا ژانویه ۱۹۹۰ قیمت آن به ۴۱۰ دلار در هر اونس تروی کاهش یافت.

گاهی اوقات ، مالکیت طلا به خاطر نقشی که بعنوان پشتوانه پول دارد، محدود و یا ممنوع می‌شود. در آمریکا مالکیت خصوصی طلا جز بصورت جواهر و سکه بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۷۵ ممنوع شده بود. چون طلا مدت زمان بسیار طولانی ارزش خود را حفظ کرده است، بعنوان یک سرمایه‌گذاری مشهود اغلب به صورت بخشی از یک سهام نگهداری می‌شود.

چون طلا ارزش خود را حتی هنگامیکه پول بی‌پشتوانه بی‌ارزش می‌شود حفظ می‌کند، بنابراین مخصوصاً در زمان ناتوانی یا تورم دید مورد نیاز است.

قراردادهای آینده بر مبنای داد و ستد جاری طلا در COMEX (محل خرید و فروش کالا) است که شعبه ای از بازار بورس نیویورک (New York Mercantile Exchange) می‌باشد و پیش‌بینی قیمت طلا و سایر کالاها در آینده در این مکان انجام می‌گیرد.

ترکیبات

کلرید دارای طلا (AuCl₃) و اسید کلروئیک (HAuCl₄) رایج‌ترین ترکیبات طلا هستند. اگرچه طلا فلز بی‌اثر است، اما قادر است ترکیبات فراوانی بسازد.

در تیزاب سلطانی حل شده تولید یون -AuCl₄ منفی می‌کند.

هالیدهای طلا (F , Cl , Br , I)

کالکوژنیدهای طلا (O , S , Se , Te)

ترکیبات خوشه‌ای طلا

ایزوتوپها

تنها یک ایزوتوپ پایدار و ۱۸ رادیوایزوتوپ که فراوانترین آنها Au-195 با نیمه عمر ۱۸۶ روز است، برای طلا وجود دارد.

هشدارها

بدن انسان این فلز را جذب نمی‌کند و طبیعتاً ترکیبات طلا خیلی سمی نیستند. با این همه درمورد ۵۰٪ بیماران ورم مفاصل که با داروهای حاوی طلا درمان شده‌اند، آسیب کبد و کلیه گزارش شده است.

آینده طلا

لا به‌عنوان مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین فلز گرانبها، پشتوانه مالی کشورها و یکی از مهم‌ترین پس‌اندازهای بشر در مواقع خطر و بحران با قدمتی بیش از سه هزار سال یکی از مهم‌ترین نقش‌ها را در تحلیل‌های مالی و بنیادین بازی می‌کند.

طلا به‌عنوان پیشاهنگ ریزش و خیزش در میان کالاها یکی از مهم‌ترین دماسنج‌های تورم اقتصادی شناخته می‌شود. کوتاه سخن آن‌که هرگونه تحلیل کلی در مورد وضعیت اقتصادی بدون تحلیل آتیه قیمت طلا تحلیلی ناقص است.

یکی از ارزشهای معمول برای پیش بینی قیمت طلا وضعیت اقتصادی در ایالات متحده بررسی چرخه‌های اقتصادی است. دولتمردان با بررسی این چرخه‌ها سعی در نگهداری اقتصادی در وضعی موزون و در عین حال مواظبت از حقوق مردم دارند. پارامترهای این چرخه اقتصادی به ترتیب عبارتند از: دلار آمریکا، شاخص کالاها، اوراق خزانه‌داری ایالات متحده و بازار سهام. اینک به بررسی هرکدام از آنها می‌پردازیم.

● وضعیت دلار آمریکا:

وضعیت دلار آمریکا از لحاظ روند ارزشی بسیار مهم می‌باشد. فرض کنیم که در حال حاضر قیمت سهام در کف بوده و خبری از تورم نیست. در این شرایط که بهترین شرایط برای پویندگی و رشد اقتصادی است، تقاضا برای خرید سهام در ایالات متحده بالا رفته و باعث می‌شود سرمایه‌گذاران در کشورهای خارجی به امید افزایش قیمت سهام در ایالات متحده پول رایج ملی خود را فروخته و دلار بخرند. بدین ترتیب تقاضا برای دلار بالا رفته و دلار گران می‌شود.

اما چنانچه این وضعیت توسط دولتمردان آمریکا کنترل نشود باعث رشد اقتصادی افسار گسیخته شده و باعث به‌وجود آمدن تورم می‌شود. در نتیجه فدرال رزرو آمریکا با افزایش نرخ بهره به دو هدف می‌رسد؛ اول با بالا بودن نرخ بهره شرایط برای گیرنده تسهیلات سخت‌تر شده و به آسانی اقدام به گرفتن تسهیلات نمی‌نماید.

این مسئله خود جلوی رشد اقتصادی بسیار سریع را می‌گیرد. دوم آن که به دلیل روند افزایشی نرخ بهره خود دلار تبدیل به ارزی جذاب شده و تقاضا برای آن زیاد می‌شود.

بعد از مدتی به دلیل رشد دلار در اثر افزایش نرخ بهره بانکی دیگر فدرال رزرو آمریکا دلیلی جهت افزایش نرخ بهره بانکی نمی‌بیند و این مسئله باعث کاهش جذابیت دلار و ریزش قیمت دلار می‌شود. ریزش قیمت دلار یعنی بی‌ارزش شدن پول و به معنای بهتر یعنی افزایش تورم.

● CRB INDEX :

شاخص CRB که مربوط به Commodity Research Beaurea می‌باشد میانگین هندسی ۲۱ قلم کالای اساسی مورد استفاده در ایالات متحده می‌باشد.

مهمترین کالاها در این سبد عبارتند از: طلا، نقره و نفت.

زمانی که این شاخص از روند نزولی یا خنثی خود خارج شده و روند صعودی در پیش می‌گیرد، زنگ خطری برای اقتصاد بوده و باعث می‌شود که دولتمردان جهت جلوگیری از افزایش تورم چاره‌ای بیندیشند. نکته فوق‌العاده مهم در این میان این است که در میان این سبد طلا خود را به‌عنوان پیشاهنگ حرکت، چه در افزایش چه در کاهش قیمت معرفی کرده و مابقی کالاها از جمله نفت با تاخیری حدوداً چهار ماهه تغییر قیمت می‌دهند.

این مسئله باعث می‌شود که حساب ویژه‌ای در میان کالاهای اساسی برای طلا باز شود.

بررسی قیمت اوراق خزانه‌داری ایالات متحده. بعد از افزایش قیمت کالاها که در اثر تورم به‌وجود آمده فدرال رزرو جهت جلوگیری از افزایش تورم و کنترل قیمت‌ها اقدام به افزایش نرخ بهره بانکی می‌کند. افزایش نرخ بهره مستقیماً به کاهش نرخ اوراق مشارکت انجامیده و این آخرین زنگ خطر ریزش قریب‌الوقوع در بازار سهام است.

● گام آخر:

بررسی بازار سهام در حالت کلی و مخصوصاً شاخص Dow Jones .

بعد از ریزش اوراق مشارکت نوبت به ریزش در بازار سهام است. یعنی آخرین حلقه در این چرخه اقتصادی.

بعد از ریزش بازار سهام در اثر افزایش نرخ بهره و غیره، حال با یک دلار قوی طرف هستیم که به‌علت حمایت نرخ بهره در حال افزایش است و یک بازار سهام که به دلیل به کف رسیدن قیمت‌ها جای مناسبی جهت سرمایه‌گذاری را فراهم آورده است. پس مجدداً تقاضا برای دلار افزایش پیدا می‌کند که این به نوبه خود اثری ضد تورمی دارد و بدین ترتیب چرخه کامل می‌شود.

بدین ترتیب می‌بینیم نقش کالاها و طلا در رأس آنها نقش فوق‌العاده مهمی داشته و در غیاب آنها تحلیل‌های اقتصادی ناقص هستند.

حال بهتر است نگاهی به نمودارهای چهار پارامتر بالا که در موردش توضیح داده‌ایم بیندازیم.

با نگاهی به نمودار دلار در برابر ارزهای دیگر درمی‌یابیم که ریزش دلار به‌عنوان علائم شروع چرخه در سال ۲۰۰۰ آغاز شده است.

اما هنوز اثری از ریزش در بازارهای سهام ایالات متحده دیده نمی‌شود؛ پس هنوز چرخه به پایان نرسیده است. آیا چرخه به همین صورت ادامه حرکت خواهد داد؟ کلید این معما که چرخه در کجای حرکت خود قرار دارد در نمودار طلا نهفته است. یک تحلیل قوی و دقیق می‌تواند آینده قیمت طلا به‌عنوان پیشاهنگ قیمت کالاها معما را برای ما روشن سازد.

در نمودار طلا ما دو چرخه ثابت ۱۰/۵ ساله و ۵/۵ ساله داریم. یعنی هر ده سال یک‌بار طلا به کف قیمت تاریخی رسیده و مجدداً شروع به حرکت می‌کند. به همین ترتیب در میانه راه این چرخه ۱۰/۵ ساله هر ۵/۵ سال یک‌بار نیز به یک کف مقطعی رسیده مجدداً شروع به حرکت می‌کند. به عبارت دیگر چرخه ۱۰/۵ ساله خود متشکل از دو چرخه ۵/۵ ساله است که هر ۵/۵ سال یک کف مقطعی و هر ۱۰/۵ سال یک کف تاریخی می‌سازند.

با توجه به این‌که آخرین بار چرخه ۱۰/۵ ساله طلا در سال ۲۰۰۱ یعنی دقیقاً بعد از به‌قدرت رسیدن جمهوری خواهان در ایالات متحده به پایان رسیده است پس این چرخه در حدود سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ به پایان خواهد رسید.

یعنی حرکت تا حدود سال ۲۰۰۸ که چرخه انتهای فشار خود را برای حرکت رو به بالا به پایان برساند به سمت بالا خواهد بود. چنانچه وضعیت زیر چرخه‌های این چرخه را نیز بررسی کنیم بازگوکننده گواه‌های جدیدی است.

با توجه به این‌که چرخه کوچکتر ۵/۵ سال در سال ۲۰۰۱ شروع شده پس باید در حدود سال ۲۰۰۶ به پایان برسد. ریزش‌های اخیر قیمت در ۶ ماه گذشته به‌علت به اتمام رسیدن چرخه ۵/۵ ساله بود و از این به بعد حرکت طلا رو به سمت بالا خواهد بود.

آینده صعودی طلا در نتیجه شاخص CRB مبین این قضیه است که این چرخه هنوز به مراحل پایانی خود نزدیک نشده و آخرین حلقه این سناریو که با ریزش شدید در بازار سهام ایالات متحده همراه است ظرف ۲ تا ۳ سال آینده به‌وقوع خواهد پیوست. در واقع ریزشی شدید در انتظار بازار سهام ایالات متحده بوده و بعد از پایان ریزش و اتمام چرخه قیمت طلا و کالاها نیز رو به کاهش خواهند نهاد.

در آخرین بررسی در نمودار طلا که به وسیله چارت نقطه و رقم انجام شده است می‌خواهیم یک پیش‌بینی از اوج قیمت طلا داشته باشیم. با توجه به طول ستون شکننده تراکم و به کف رسیدن قیمت طلا در چند ماه اخیر با یک ریزش کوچک این نمودار رقم بالای ۱۰۰۰ دلار را به‌عنوان پیش‌بینی قیمت طلا ظرف ۲ تا ۳ سال آینده به ما می‌دهد.

● یک نکته مهم

تفاوت بین ذهنیت بازار قبل از وقوع خبر و بعد از اعلام خبر می‌تواند گمراه‌کننده باشد. با توجه به نظرسنجی‌ها قبل از انتخابات اخیر در ایالات متحده پیروزی دموکرات‌ها تخمین زده می‌شد. در واقع اثر پیروزی دموکرات‌ها بر قیمت کالاهایی مثل نفت و طلا قبل از انتخابات انجام شده است. زمانی که پیروزی دموکرات‌ها اعلام می‌شود اثر این خبر به پایان رسیده است. یعنی پیروزی دموکرات‌ها از این به بعد اثری بر کالاهایی مثل نفت و طلا نخواهد داشت.

● نتیجه‌گیری

روند قیمت طلا نشان‌دهنده صعود ظرف چند سال آینده بود و چرخه‌های اقتصادی نشانگر ریزش قریب‌الوقوع در بازار سهام ایالات متحده و مابقی کشورها است.

صیقل دادن طلا

● عصر طلائی

”عصر طلائی“ یکی از آن اصطلاح‌هایی است که سر زبان‌ها افتاده، بدون اینکه کسی واقعاً زحمت این را به خودش داده باشد که مفهوم آن‌را، این‌را که چه زمانی شروع شده و چه زمانی یا چرا به پایان رسیده، روشن کند. به‌نظر می‌رسد که این اصطلاح اغلب وسیله‌ای است برای سالخوردگان تا با آن به ما بگویند که همه چیز در دوره و زمانهٔ آنها خیلی خیلی قشنگ‌تر و امیدبخش‌تر بوده و از بداقبالی ماست که آنجا نبودیم تا تجربه‌اش کنیم. تا جایی که به موسیقی فیلم مربوط می‌شود، این اصطلاح به‌گونه‌ای رمانتیک به مفهوم دوره‌ای است که کیفیت موسیقی فیلم‌ها هم‌تراز با خلاقیت و استادی به‌کار رفته در خود فیلم‌ها بود که هنوز منفعت‌طلبی یا تصمیم‌گیری‌های جمعی، آنها را نیالوده بود. این دوره به احتمال زیاد با موسیقی ماکس استاینر برای کینگ‌کونگ و شیوه‌های اندیشمندانه‌ای که در ساخت آن به‌کار رفته بود، آغاز می‌شود. این موسیقی تأثیر بی‌واسطهٔ آشکاری بر چگونگی ساخت موسیقی فیلم گذاشت. طبعاً همهٔ چیزهای پیش از آن‌را که در مقولهٔ سینمای صامت حای می‌گیرد، می‌باید از این تعریف کنار گذاشت، اما این کار به لحاظ گاه‌شماری باعث نادیده گرفته شدن چیزهای زیادی می‌شود که نباید از یاد بروند. نمونه‌های ارزشمند شامل فیلم‌های موسیقی‌داری هستند که قبلاً ذکرشان رفت، همین‌طور کار ادموند مایزل در رزمنه و پوتمکین (۱۹۲۵) و اکتبر (۱۹۲۷) و حتی نواهای جمع‌وجور و پرجنب‌وجوش چارلی چاپلین در فیلم‌هایی مثل روشنایی‌های شهر (۱۹۳۱)

که چکیده‌ای بود از شوخ‌طبعی دل‌نشین آمریکائی به‌رغم روحیه‌ی حاکم بر دوره‌ی رکود اقتصادی. همه‌ی اینها به سبک‌ها و رویکردهای آثار بعدی کمک کردند. با این حال اگر قرار باشد کینگ‌کونگ را به‌عنوان نقطه‌ی آغاز در نظر بگیریم، آن‌گاه سبک به‌گونه‌ی پربراری دراماتیک است که خود را از آنچه قبلاً عرضه شده بود، متمایز می‌سازد. با تمرکز بر این سبک، آسان‌تر می‌توان محدوده‌های عصرطلائی را مشخص کرد، زیرا این سبک هم مثل هر مد دیگری، مدت محدودی محبوب ماند.

استاینر در ادامه، برخی از به‌یادماندنی‌ترین موسیقی‌های فیلم در تاریخ سینما را ساخت. او به فیلم *The Charge of the Light Brigade* - (۱۹۳۶) شور و تحرک بخشید و به داستان زندگی اسکارلت در بربادرفته (۱۹۳۹) شعاعی طلائی از زیبایی عاطفی دمید. بعدها او بخش جدائی‌ناپذیری از بهترین آثار کارنامه‌ی همفتری بوگارت در دوران محبوبیت فیلم نوآر شد. موسیقی خواب‌بزرگ (۱۹۴۶)، گنج‌های سیرامادره (۱۹۴۸) و کی‌لارگو (۱۹۴۸) همگی موسیقی‌هایی هستند که تصویر کلاسیک بوگارت به‌عنوان گنگستر / کارآگاه محبوب همه را تداوم می‌بخشند. کار استاینر در کازابلانکا (۱۹۴۲) ثابت می‌کند که موسیقی فیلم چه ابزار قدرتمندی می‌تواند باشد. ترانه‌ی "همچنان که زمان می‌گذارد" را در واقع هرمن هوپفلد یک دهه قبل برای نمایشی در برادوی تصنیف کرده بود، ولی استاینر طوری ملودی آن را با موسیقی تلفیق و بر آن تأکید کرده که به بخشی جدائی‌ناپذیر از فیلم تبدیل شده است. حاصل کار، لایت موتیفی است که همچون عکسی در برگزیده‌ی زمان، مکان، شخصیت، حال‌وهوا و دامنه‌ی عواطف عمل می‌کند، جوری که بلافاصله قابل تشخیص است و تا ابد مورد تقلید قرار می‌گیرد.

اگر بخواهیم جانب انصاف را نگه‌داریم، قطعاً خود استاینر هم مخالفتی با تأثیرپذیری نداشت. در موسیقی ماجراهای دن ژوان (۱۹۴۹)، هسته‌ی اصلی آنچه را که موسیقی عصرطلائی قلمداد می‌شود، می‌یابیم. هالیوود در وجود ارول فلین، یکی از نخستین ابرستاره‌های خود را کشف کرد و توسعه داد. موسیقی فیلم و این مرد را در یک کلام می‌توان جمع‌بندی کرد: "ماجراجویانه". اغلب در مورد آهنگ‌سازان سینما در عصر طلائی چیزهایی می‌شنوید و در این موارد به ده دوازده نام اشاره می‌شود. به لطف فیلم‌های فلین می‌توان پی برد که استاینر در سبکی که آهنگساز هم‌وطنش اریک ولفگانگ کورنگلد بانی آن بود، چه تأثیری گذاشته است. کاپیتن بلاد (۱۹۳۵) آغاز بود بر فعالیت حرفه‌ای کورنگلد و فلین، و در عین حال شروعی بود بر نسل تازه‌ای از فیلم‌های حماسی ماجراجویانه. از سبک کورنگلد که مشخصه‌ی آن موسیقی پرتحرک و بی‌اندازه تندی بود که سازهای برنجی در آن تسلط داشتند، و تم‌های پرشور عاشقانه‌ی تلخ و شیرینی که سازهای زهی در آنها مسلط بودند، همچنان اجراهای دوباره‌ای بدون آن‌که به پای اثر اصلی برسد، صورت می‌گیرد. این موسیقی، تلفیق قدرتمندی‌ست از شکوه شاهانه و عشق پرشور. ماجراهای رابین‌هود (۱۹۳۸)، زندگی خصوصی الیزابت و اسکس (۱۹۳۹) و شاهین دریا (۱۹۴۰) همه همین سبک را دنبال می‌کنند. در دهه‌ی ۱۹۷۰ لوکاس وقتی از جان ویلیامز خواست تا آوای خاصی را بیافریند، منبع الهامش همین فیلم‌ها بود. اگر قطعه‌های اصلی موسیقی فیلم صف شاهان (۱۹۴۲) و جنگ ستارگان (۱۹۷۷) را در کنار یکدیگر بگذارید، با یکی از آشکارترین و بارزترین

نمونه‌های توارث سبکی مواجه خواهید شد. وقتی این‌را در نظر بگیرید که سه‌گانهٔ جنگ‌ستارگان به‌نوبهٔ خودش چه تأثیر عظیمی بر جریان‌های سینمایی گذاشته، اهمیت کورنگلد کاملاً آشکار می‌شود. نکتهٔ حیرتانگیز این‌جاست که او در مجموع تنها برای شانزده فیلم موسیقی ساخته، با این حال بر همهٔ آهنگ‌سازان پس از خودش تأثیر گذاشته است. چه در این مورد از آنها سؤال شده باشد و چه نشده باشد.

آلفرد نیومن در مسیر حرفه‌ای عظیمش که حدود ۲۵۰ موسیقی فیلم را دربرمی‌گیرد، بر روی فیلم‌های حماسی تاریخی بسیاری کار کرد. او درست هم‌زمان با آغاز محبوبیت فیلم‌های حماسی ماجراجویی، موسیقی فیلم‌هایی مثل نشان زورو (۱۹۴۰)، ترانهٔ خشم و قوی سیاه (۱۹۴۲)، کاپیتان کاستیلی (۱۹۴۷) و شاهزادهٔ روباه‌ها (۱۹۴۹) را که فقط معدودی از آثار او هستند، ساخت. نیومن گذشته از زنده نگه‌داشتن آوای سمفونیک، کار دیگری هم انجام داد که جنگ‌ستارگان بابت آن بسیار به او مدیون است. موسیقی فانفاری که او در فیلم‌هایش برای کمپانی فاکس قرن بیستم آفرید، در این سه‌گانه بهتر از هر جای دیگری جا افتاده است. این موسیقی در دوره‌ای که او سرپرست بخش موسیقی این استودیو بود، ساخته شد. او در این جایگاه، همچون استاینر در RKO، آهنگ‌سازان، نوازندگان، رهبران ارکستر و تکنسین‌های مختلف همگی را زیر یک سقف گردآورده بود. علاوه بر آن، خودش هم موسیقی می‌ساخت. در آثار متوالی او عنصری وجود داشت که اغلب دربردارندهٔ روحیه‌ای مذهبی بود، هر چند که در واقع خودش به‌عنوان یک یهودی، فرایض مذهبی‌اش را انجام نمی‌داد. او در رهبری ارکستر، نوازندگان سازهای زهی را بسیار تشویق به بیان احساسات و ویبراتو (نوعی جلوهٔ صوتی در نوازندگی) - همراه با لرزش‌های مبالغه‌آمیز - می‌کرد. موسیقی او برای آهنگ برنادت (۱۹۴۳) پس از مجموعهٔ پرشماری از آثار موفق پیاپی آمد که در آنها می‌توان این آوای خاص را شنید؛ آثاری مانند: زندانی زندا و تندباد (۱۹۳۷)، بلندی‌های بادگیر و گوژپشت نتردام (۱۹۳۹) و درهٔ من چه سرسبز بود (۱۹۴۱). با این حال آهنگ برنادت نقطهٔ عطفی بود که توأمان به بسیاری چیزها دست یافت.

نیومن در جریان تحقیق روی صحنهٔ مهمی از فیلم که تصویری ذهنی از مریم‌مقدس بود، به جوهرهٔ سبک امپرسیونیستی‌اش دست یافت. نیومن برخلاف استاینر و لایت‌موتیف‌عای مشخص‌ترش، از حال‌وهوا و مقتضیات صحنه بهره‌برداری می‌کرد. نتیجهٔ تأثیرهایی که برای خلق این موسیقی گرد هم آمده بودند، یک جایزهٔ اسکار بود و اتفاقی که حتی تا اواخر دههٔ ۱۹۴۰ تقریباً به کلی بی‌سابقه بود: انتشار آلبومی متشکل از بخش‌های دراماتیک موسیقی فیلم. تا آن‌موقع کسی به موسیقی فیلم‌ها دسترسی نداشت. صفحه‌های ساخته شده از وینیل و جدول‌های رده‌بندی موسیقی‌های محبوب از چند سال پیش از آن راه رسیده بودند، ولی خیلی به‌ندرت موسیقی‌ای سینمایی در آنها دیده شده بود. با موفقیت سفیدبرفی و هفت کوتوله (۱۹۳۸) که آلبومی از آوازهای دسته‌جمعی آن‌هم عرضه شده بود، این قضیه رونقی گرفت. دیزنی در عین حال اولین کمپانی‌ای بود که با پینوکیو (۱۹۴۰) آلبومی را Original Soundtrack نام‌گذاری کرد. با این حال تا آن موقع هیچ موسیقی‌ای که واقعاً شایستگی این عنوان را داشته باشد عرضه نشده بود، چون همهٔ آنها مجدداً ضبط شده بودند و آن چیزی نبودند که در خود فیلم به‌کار رفته بود. آهنگ برنادت نشانهٔ مهمی بود از وجود

تقاضا برای صفحه‌های موسیقی فیلم‌ها نزد عامه. یکی دیگر از میراث‌های نیومن، خانواده‌ای بود که او از خود به‌جا گذاشت تا کار خوب او را ادامه دهند. برادرانش امیل و لایونل آهنگ‌سازان هالیوودی هستند و دومی پس از رفتن آلفرد، سرپرست بخش موسیقی فوکس شد. پسران او دیوید (ماجرای فوق‌العاده^۱ بیل و تد و جست‌وجوی کهکشانی) و تامس (رستگاری در شاونسک و زیبای آمریکائی) نیز آهنگ‌ساز هستند. همین‌طور برادرزاده‌اش رندی (طبیعی و داستان اسباب‌بازی).

● دیگرانی که طلا را صیقل دادند

گرچه به لحاظ سبک‌شناختی اغلب ویکتور یانگ را تنها در حاشیه^۲ بزرگان عصرطلائی قرار می‌دهند، ولی این کار به قیمت نادیده گرفته شدن فردی با استعداد عظیم در ملودی و درکی والا از امکانات تجاری تمام می‌شود. او یکی دیگر از کسانی بود که با ضبط موسیقی دراماتیکش برای زنگ‌ها برای که به‌صدا درمی‌آیند بر روی صفحه، در زمینه^۳ عرضه^۴ موسیقی فیلم بر صفحه‌های وینیل پیشگام شد. مسیر حرفه‌ای یانگ از وقتی استودیوهای پارمونت او را بعد از ضبط قطعه‌هایی برای فیلم‌های صامت قاپیدند، اوج گرفت. او در سراسر عمرش در پارمونت ماند. برجسته‌ترین آثار او در آنجا شامل ناخوانده (۱۹۴۴) و سامسون و دليلة (۱۹۴۹) است و در جاهای دیگر ریوگرانده (۱۹۵۰) و به‌خصوص شین (۱۹۵۲) که در زمان خودش بر تارک ژانر واسترن قرار داشت.

آهنگ‌سازی که مرتبه‌اش کمی پائین‌تر از نیومن است، هوگو فریدهوفر است که برتری تکنیکی‌اش متقاضیان زیادی داشت - آلفرد نیومن برای ساختن موسیقی‌های کمپانی فاکس و کورنگلد و استاینر در تنظیم کارهایشان برای ارکستر از همکاری او بهره می‌گرفتند. خوشبختانه او در میانه^۵ این تکالیف و وظایف فرصت یافت تا قابلیت شگف‌انگیزش در نوآوری‌های هارمونیک و رنگ‌آمیزی‌های سردش را در آثار خودش هم به‌کار ببندد. برخی از آثار شاخص او که کارش را از ۱۹۳۷ با موسیقی ماجراهای مارکوپولو آغاز کرد، از این قرار است: مستأجر (۱۹۴۴)، تیرشکسته (۱۹۵۰)، هفت شهر طلا (۱۹۵۵)، خورشید همچنان می‌دمد (۱۹۵۷) و این زمین مال من است (۱۹۵۹). بدون تردید بهترین سال‌های زندگی ما (۱۹۴۶) بزرگ‌ترین دستاورد فریدهوفر است. موسیقی این فیلم، علاوه بر محبوبیتش در میان مردم و گرفتن جایزه^۶ اسکار، باعث شد برای اولین بار منتقدان عمومی موسیقی به ستایش موسیقی یک فیلم پردازند. البته این بدان معنا نیست که دیدگاه‌های نخبه‌گرایانه^۷ آنها را برای همیشه دگرگون کرد، ولی نشانه^۸ دیگری است حاکی از این که سبک عصرطلائی این قدرت را داشت که تأثیر و نفوذ زیادی در پیرامون خویش به‌جا گذارد.

آهنگ‌ساز آلمانی فرانتس واکسمن، پس از وقوع جنگ جهانی دوم، متقاعد شد تا پناهگاه امن‌تری را در هالیوود بجوید؛ یعنی همان کاری که پیش از او کورنگلد انجام داده بود. او با موسیقی باشکوهش برای عروس فرانکنستین (۱۹۳۵) تقریباً بلافاصله پس از آمدنش تأثیر عظیمی بر صنعت سینما گذاشت. تفکر شهودی واکسمن از ابتدا تا انتهای این موسیقی در پس آن می‌درخشد. او با به‌کارگیری ساز Ondes martenot،

فضای بدیع و نامتعارفی به این ماجرای عشقی بدفرجام بخشید. ارکستر، موسیقی را به شیوه‌ای امپرسیونیستی اجراء کرد تا تأثیر مضاعفی به صداهاى تجهیزات عجیب و غریب آزمایشگاهی در فیلم ببخشد. پیش از آن هم فیلم‌ها و موسیقی‌هائی در دنباله آثار قدیمی‌تر ساخته شده بود (استاینر در ۱۹۳۳ موسیقی پسر کونگ را ساخته بود)، ولی هیچ‌کدام به چنین مرتبه‌ای از موفقیت و اقبال نرسیده بودند. کمپانی یونیورسال قرارداد دوساله‌ای با واکسمن به‌عنوان کارگردان موسیقی بست که در حکم پاداش او بود. پس از آن او با قراردادی هفت‌ساله به مترو گلدوین مه‌یر (و بعداً کمپانی برادران وارنر) رفت و یکی از چند آهنگ‌ساز ثابت آنجا شد.

آوای موسیقی واکسمن، طنین عصرطلائی را در خود دارد زیرا آکنده از قطعه‌های فانفاری است که با سازهای برنجی اجراء می‌شوند، و تم‌های رمانتیک آن لطافت آرامش‌بخشی دارند. او با سانست بولوار (۱۹۵۰)، مکانی در آفتاب (۱۹۵۱)، با کاوش در عنصر پهلوانی در شاهزاده والیانت (۱۹۵۴) و واپس‌زدگی جنسی در محله پیتن (۱۹۵۷) به موفقیت‌های عظیمی دست یافت. نشانه قدرتمندی که از توانائی او حکایت دارد این است که او موسیقی دو فیلم کلاسیک ربکا و داستان فیلادلفیا را هم‌زمان در ۱۹۴۰ تصنیف کرد که اولی نخستین فیلم از میان چهار موسیقی‌ای بود که برای هیچ‌کاک، فیلم‌سازی با نفوذ منحصربه‌فرد، کار کرد. سوءظن (۱۹۴۱)، پرونده پارادین (۱۹۴۷) و پنجره رو به حیاط (۱۹۵۴) پس از آن آمدند. هیچ‌کاک شعور موسیقائی فوق‌العاده‌ای در دوران حرفه‌اش از خود نشان داد و آهنگ‌سازی را به کار می‌گرفت که تقریباً همیشه بی‌عیب‌ونقص‌ترین انتخاب ممکن برای کار بودند.

به رسمیت شناختن و تصدیق دستاوردهای آهنگ‌ساز مجار، میکلوش روژا، با اسکاری که به خاطر طلسم شده (۱۹۴۵) به او تعلق گرفت، آغاز نشد. ساختن موسیقی برای فیلمی که نام هیچ‌کاک، گریگوری پک و اینگرید برگمن را بر تارک خود داشت، با دست‌مایه‌ای که با روان‌کاوی فرویدی سروکار داشت و سکانس‌های رؤیائی با طراحی سالوادور دالی را در خود جا داده بود، قطعاً چالش عظیمی بوده است. با وجود این، روژا با موسیقی آزمایشی که برای سکانسی از فیلم ساخت و در آن برای توصیف گرایش‌های پارانوئیائی پک از ساز ترمین (Theremin) استفاده کرده بود، شایستگی خود را به همه دست‌اندرکاران فیلم ثابت کرد. صدای مخوف و ضجه‌وار ساز الکترونیک بعدها با روان‌پریشی‌های مختلف سینمائی (در فیلم‌هایش) همراه شد.

روژا با صفحه کتاب جنگل عملاً هم‌آهنگ برنات نیومن را پشت‌سر گذاشت و هم‌زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند یانگ را. موسیقی کتاب جنگل در ۱۹۴۲ برای عرضه به بازار به‌طور آزمایشی مجدداً ضبط شد. گرچه حاصل کار، قطعه‌های اصلی توی فیلم را نداشت، ولی تجربه‌ای بود که بدون آن، تجربه‌های مشابه پس از آن با کندی بیشتری صورت می‌گرفت. او با نخستین آلبوم کامل موسیقی فیلم در دنیا - موسیقی مادام بواری (۱۹۴۹) نشان خود را بر پایان دهه نیز گذاشت. او در جریان و حول‌وحوش خلق این آثار شاخص، به تدریج پژوهش و تحقیق موسیقائی و سبک پرهزینه و جسورانه را با این آثار در ارجحیت قرار داد: دزد بغداد (۱۹۴۰)، That Hamilton Woman - (۱۹۴۱)، غرامت مضاعف (۱۹۴۴)، تعطیلات از دست‌رفته (۱۹۴۵)

و خانهٔ سرخ (۱۹۴۷). این به مفهوم دو دهه موفقیت‌های ستودنی و چشمگیر بود، اما تحت‌الشعاع آثار او برای فیلم‌های حماسی تاریخی و مذهبی در ده سال بعدی قرار گرفت.

● آکادمی اسکار و معماران عصر پلائی

در سال ۱۹۴۴ لحظهٔ محبوب‌تری در تاریخ صنعت ضبط موسیقی پیش آمد. کمپانی فاکس با سیلی از تقاضاها برای موسیقی فیلم معمائی جنائی شیک لورا اثر دیوید راسکین مواجه شدند. سال بعد پنج اجراء از ترانهٔ فیلم با اشعاری که به تازگی روی آن گذاشته شده بود، در فهرست ده ترانهٔ روز آمریکا جای گرفت. اینکه تماشاگران متوجه یک موسیقی متن شده و آن را ستوده بودند، نشانهٔ خوش‌آیندی بود، ولی نتیجهٔ ناخوشایند، تداوم یافتن همان تفکر سازمانی بود مبنی بر این که چنین دست‌مایه‌ای فقط در قالب ترانه فروش خواهد کرد.

شرم‌آورتر اینکه دیوید راسکین که همیشه آدم صریح و رک‌گوئی هم بود، کاملاً مخالف به کار گرفتن اشعار روی تم اصلی موسیقی‌اش بود. حکایت معروفی هست که سرشت فلسفی و اخلاقی او را روشن می‌کند. راسکین قرارداد ساخت موسیقی فیلم قایق نجات (هیچکاک، ۱۹۴۴) را بسته بود، ولی پیش از آنکه کارش را شروع کند، پیغامی از هیچکاک که در آن اعلام شده بود فیلم موسیقی نخواهد داشت، کار را متوقف کرد. کارگردان احساس می‌کرد در فیلمی که کلاً روی یک قایق کوچک می‌گذرد، هیچ‌کس نمی‌فهمد که موسیقی از کجا می‌آید. راسکین پاسخی برای او فرستاد و گفت که به این سؤال موقعی جواب می‌دهد که یک نفر برای او توضیح دهد که در چنین فیلمی دوربین از کجا آمده است. در نتیجه، وظیفهٔ ساخت موسیقی به هوگو فریدهوفر واگذار شد. شاید سبک کار راسکین لزوماً آن قدر ماجراجویانه نباشد که بتوان آن را متعلق به عصر پلائی به حساب آورد. با این حال لورا، ماجراهای شرلوک هولمز (۱۹۳۹)، همیشه عنبر (۱۹۴۷) و بد و زیبا (۱۹۵۲) همگی در بردارندهٔ برخی از به یادماندنی‌ترین ملودی‌های دلپذیر زمانهٔ خود هستند.

از آنجا که این روزها جایگاه بسیار والائی برای آکادمی اسکار قائل‌اند، ارزش ذکر کردن دارد که نخستین مراسم اسکار در سال ۱۹۳۵ برگزار شد. جایزهٔ بهترین موسیقی متن به ویکتور شرتزینگر و گاس کان به خاطر موسیقی یک شب عشق اهدا شد. شرتزینگر کارگردان فیلم هم بود و استعدادش در زمینهٔ ترانه‌سازی، با ترانهٔ Ciri-Biri-Bin، گریس مور را تبدیل به یک ستاره کرد. موسیقی فیلم عمدتاً تجربه‌ایست در محبوب ساختن دنیای خاص‌پسند اپرا، بنابراین جالب است که خاطر نشان کنیم آکادمی از همان ابتدا، تأکیدهای دراماتیک را نادیده می‌گرفته است. مکس استاینر به خاطر موسیقی فیلم نگهبان گم‌شده، یکی از تقریباً سی فیلمی که در همان سال کارکرد، نامزد اسکار شد و آلفرد نیومن را که او هم همان قدر فعال بود، پشت‌سر گذاشت. آکادمی که ظاهراً چندسالی روی پای خودش ایستاده بود، به تدریج به جبران مافات پرداخت و در ۱۹۳۶ استاینر (به خاطر خبرچین)، در ۱۹۳۷ کورنگلد (Anthony Adverse) و در ۱۹۳۹ که رشتهٔ

موسیقی به سه بخش بهترین موسیقی اریژینال، موسیقی اقتباسی و ترانه تقسیم شده بود نیومن (گروه رگتایم الکساندر) را انتخاب کرد.

اسکار که یک اقدام هالیوودی بود، در آن زمان چاره‌ای نداشت جزء نادیده گرفتن آن چه در جاهای دیگر دنیا می‌گذشت. در انگلستان، سرآرتور بلیس با موسیقی چیزهایی که می‌آیند (۱۹۳۶) موسیقی‌ای را خلق کرد که نقطه عطف بزرگی در موسیقی فیلم به حساب می‌آید. این فیلم نخستین اثر سینمایی علمی خیالی به مفهوم واقعی کلمه بود (براساس رمانی از اچ.جی.ولز) و موسیقی جاه طلبانه آن هم عمدتاً پیش از ساخته شدن فیلم نوشته شد. به همین دلیل هم نمی‌توان موسیقی آن را نخستین قطعه دراماتیک در نوع خودش که پخش شده تلقی کرد. به‌رحال "مارش" محوری آن تقریباً بلافاصله از فیلم جدا شد و به‌صورت یکی از قطعه‌های محبوب تالارهای کنسرت درآمد.

قطعه‌های موسیقی دیگر آهنگ‌سازان کلاسیک هم که، به‌طور گذرا و کوتاه‌مدت هم که شده، سر از کار در سینما در می‌آوردند، دچار چنین سرنوشتی می‌شد. دو موسیقی‌دان انگلیسی دیگری که در عصر طلایی، حضور گذرائی در عرصه موسیقی فیلم یافتند، عبارت بودند از رالف ون ویلیامز که موسیقی‌اش برای فیلم اسکات قطب جنوب (۱۹۴۸) بیشتر به‌عنوان "سمفونی ششم" او شناخته می‌شود، و سرویلیام والتن که اقتباس‌های موسیقایی شکسپیری‌اش از هنری پنجم (۱۹۴۳) و هملت (۱۹۴۷) بیشتر به‌عنوان قطعه‌هایی برای کنسرت ضبط و اجراء شده‌اند. در آمریکا، بی‌واسطگی و مایه‌های فولک نواهای آرون کاپلند به ساخت چندتایی موسیقی فیلم انجامید که بیش از هر کار دیگری آن حس آمریکائی بودن را در خود داشتند. شهر ما (۱۹۴۰) که تصویری نمونه‌ای از شهرهای کوچک آمریکائی به‌دست می‌دهد، از آن پس بارها تقلید شده است. فانفارهائی با سازهای برنجی، هارمونی‌های ساده و غرور میهن پرستانه، انگ موسیقی او، چه برای صحنه کنسرت و چه برای سینما، بودند و سوختی بی‌نقص برای ملتی که وارد عرصه جنگ جهانی دوم می‌شد (به‌خصوص قطعه غیرسینمایی‌اش "فانفار برای آدم‌های معمولی"). موسیقی به طرز حیرت‌انگیز قدرتمند سرگی پروکوفیف برای الکساندر نوسکی (۱۹۳۸) نمونه دیگری بود که تبلیغات جنگی الهام‌بخش فیلم بزرگی شد. هر چند که این حماسه روسی هم، مثل فیلم‌هایی که رفیق شوستاکوویچ برای شان موسیقی ساخته بود، در آن زمان نمایش گسترده‌ای در آمریکا نیافت. در عرصه بین‌المللی با این موسیقی بیشتر در قالب مدون شده‌اش به‌عنوان یک کانتات (قطعه موسیقی عمدتاً آوازی) برای اجراء در کنسرت آشنا شدند، یعنی در نقطه متضاد جایگاه اولیه‌اش بر روی تصویرهای خیره‌کننده سرگی ایزنشتین. این دو مرد بزرگ در ۱۹۴۲ در فیلم ایوان مخوف که تقریباً همان قدر نفس‌گیر بود، دوباره به یکدیگر پیوستند. تلفیق تمپوهای بی‌اندازه پرتحرک پروکوفیف با استفاده شورانگیز از آواهای بی‌کلام شاید در زمان خودش ارج نهاده نشد. با این حال قطعاً در آثار آهنگ‌سازان درجه یک هالیوود معاصر از نو کشف و ستایش شده و به‌عنوان مثال باعث غنای بیشتر برخی از آثار دنی‌الفمن و جیمز هورنر شده است. همان‌طور که بعداً خواهیم دید، آنها نیز از آن نوع همکاری‌های درخشان با کارگردانی خاص داشته‌اند، اما مورد پروکوفیف و ایزنشتین نخستین نمونه این شیوه کاری روی هم‌رفته کمیاب بود.

این شیوه همکاری همواره به خلق بهترین آثار در عرصه موسیقی فیلم انجامیده و آشکارترین نتایج درخشان آن را می‌توان در کارنامه یکی از بزرگ‌ترین معماران عصر طلایی سینما یافت؛ برنارد هرمان.

امروز نام برنارد هرمان تقریباً از نام آلفرد هیچکاک جدائی‌ناپذیر است، با این حال هرمان پیش از همکاری با هیچکاک بیش از یک‌دهه کار سینمایی را پشت‌سر گذاشته بود. این همکاری از همان ابتدا عمیق‌ترین تأثیر را بر صنعت سینما گذاشت. هرمان پیش از مدتی در رادیو با اورسن ولز کار کرده بود (در جنگ دنیاها)، تا این که هالیوود متوجه آنها شد. آن دو به اتفاق همشهری کین (۱۹۴۱) را که شاهکاری با مقبولیت جهانی است، خلق کردند. هرمان آهنگ‌سازی بود که بیش از همه آهنگ‌سازان دیگر، از عصر خودش فراتر رفت. هیچ ژانری به‌رویی او بسته نبود. در ابتدای دهه ۱۹۴۰، او در رویارویی با صنعتی که رویکردی یکسان و واحد به موسیقی فیلم در آن تقریباً تثبیت شده بود، تصمیم به روی برگرداندن از عرف و فراتر از رفتن از محدوده سنت‌ها گرفت. موسیقی همشهری کین، فیلم‌های خبری مختلف، قطعه‌ای اپرایی و تلاطم فکری‌ای را که به‌نحوی موجز شخصیت چارلز فاسترکین را معرفی می‌کند، پوشش می‌دهد. فیلم با سفری کاوشگرانه در دوروبر عمارت قصرمانند زانادو آغاز می‌شود. این قطعه گرچه نورپردازی تیره و تاری دارد، ولی اگر به خاطر تلفیق ضجه سازهای برنجی با نوای آه و ناله مانند سازهای بادی چوبی نبودند، می‌توانست صرفاً یک آگهی فروش خانه باشد. هرمان در جهشی عظیم، سبک عصر طلایی را گرفت و آن را به شیوه‌ای که به طرز تکان‌دهنده‌ای تازه بود، به کار گرفت. موسیقی او موسیقی فضاپردازانه‌ای بود. از همان ابتدای مسیر حرفه‌اش تیرگی‌ای بر آثار او چیرگی داشت. در بسیاری از فیلم‌هایی که بیشتر به خاطر آنها شهرت یافته، این تیرگی به کمک فضا و حال‌وهوای محصور اثر می‌آمد. نمونه عالی آن تنگه وحشت (۱۹۶۲) است که نسخه سال ۱۹۹۱ مارتین اسکورسیزی، برداشت غریزی‌تری از آن را در اختیار مخاطب مدرن گذاشت. المر برنستین برای این نسخه جدید، از موسیقی اصلی اقتباس کرد. در هر دو نسخه، همان موسیقی عنوان‌بندی فیلم‌ها به تنهایی تماشاگر را آماده سفری هولناک در دل ترس و وحشت می‌کند. این رنگ‌وبوی تیره و تاری، خاص هرمان بود، ولی آهنگ‌سازان دیگر برای نشان دادن حالت‌های روانی ناگفته شخصیت‌ها آن را به کار گرفتند (و واژه «هرمانسک» را رقم زدند). سادگی و صرفه‌جویی در آثار او آشکار بود و بسیاری از صفحه‌های نت آثار او جلوه سلول‌های کوچکی از موسیقی را داشتند که به‌گونه‌ای بی‌انتها بر روی یکدیگر می‌لغزیدند. هیچ‌یک از اینها به آن مفهوم نیست که او انقلابی در عرصه موسیقی پدید آورد، ولی او در نسبت میان موسیقی و پرده، انقلابی را رقم زد.

در خلال بقیه سال‌های دهه ۴۰ هرمان در فیلم‌هایی کار کرد که نهایت استفاده را هم از شخصیت موسیقایی او و هم از شخصیت فردی‌اش می‌بردند. اسکار سال ۱۹۴۲ او برای همه چیزهایی که با پول می‌توان خرید (همان شیطان و دانیل ویستر) تنها جایزه آکادمی به او بود و در واقع یک معذرت‌خواهی بابت این که نتوانسته بود فیلم به لحاظ سیاسی مخالف خوان همشهری کین را بستاید. این فیلم برداشتی از داستان معامله فاوست با شیطان بود که در قرن نوزدهم می‌گذشت، و تلفیق آن از پیچیدگی روان‌شناسانه در فضائی تاریخی کاملاً با

کار آهنگ‌ساز جور درمی‌آمد. خانواده اشرفی آمبرسن (۱۹۴۲)، جین آیر (۱۹۴۳)، آنا و پادشاه سیام (۱۹۴۶) و سیمای جنی (۱۹۴۸) همگی همان‌قدر تأثیرگذار از کار درآمدند. با این حال موسیقی شبح و خانم موئیر (۱۹۴۷) محبوب‌ترین کار او شد و به‌راستی همه چیزهایی را که هرمان قصد گفتن‌شان را داشت، جمع‌بندی کرد. پیش از او با فیلم جین‌ایر به‌نحوی بسیار شخصی با زمان و مکانی دیگر هم‌ذات‌پنداری کرده بود. این فیلم الهام‌بخش او در نوشتن تنها اپرایش (ودرینگ هایتز / بلندی‌های بادگیر) شد و این شوق را در او ایجاد کرد تا افراط‌های گوتیک و مایه‌های شاعرانه مخوفش را در موسیقی فیلم به‌طرز گسترده‌تری به‌کار بگیرد. حکایت‌های افسانه‌ای درباره رفتار خشن و تندخویانه هرمان وجود دارد، ولی هیچ‌یک به این پروژه مربوط نمی‌شود. دل‌مشغولی او با انزوا و مرگ در پس‌زمینه شعری ماجرای عاشقانه میان جن تیرنی و رکس هریسن - ناخدائی که از گور برگشته - به‌خوبی درک و دریافت شده است. هرمان در موسیقی این فیلم بیش از همه کارهای دیگرش از لایت موتیف استفاده می‌کند. او با استفاده از سازهای بادی چوبی، کلارینت و سازهای زهی، ابعاد مختلف این داستان عاشقانه نافرجام را منتقل می‌کند. خود او با شوخ‌طبعی موسیقی این فیلم را "موسیقی ماکس استاینری" می‌خواند و با این‌کار، سبک عصر طلایی را در پیرامونش تصدیق می‌کرد.

● از طلا به نقره

نقش هرمان در فهم اینکه چرا چنین تلقی می‌شود که عصر طلایی به پایان رسید و جای خود را به چیز دیگری داد، بسیار حساس است. او شخصیت کلی‌اش را در قالب یک فرم هنری ترجمان کرد که در غیر این‌صورت به نظامی استودیوئی که به راه و روش‌های خودش می‌گشت، تن می‌داد. تغییری که او در این تفکر پدید آورد، آن‌قدر بزرگ بود که تغییرهای بزرگ‌تری را از پی بیاورد.

در ۱۹۴۹ کلمبیا رکوردز، صفحه‌های ۳۳ دور را وارد بازار کرد و پس از آن هم RCA Victor صفحه‌های ۴۵ دور را معرفی کرد. البته پیش از آن، عرضه صفحه‌های ۷۵ دور، پخش قطعه‌های پروپیمان‌تری از موسیقی یک فیلم بر روی صفحه را دچار محدودیت کرده بود. سال بعد "تم هری لایم" از موسیقی مرد سوم (۱۹۴۹) یازده هفته در رده اول جدول ماند و این نشانه‌ای بارز از ایجاد تحول در فکر مردم و استودیوها در زمینه موسیقی فیلم بود. این‌که این قطعه را یک نوازنده کاملاً گمنام وینی اجراء کرده بود، آن‌هم با سازی همان‌قدر ناشناخته (زیترا)، نشانه بزرگ‌تری بود حاکی از این‌که طرز تفکر استودیوها (بریتیش لاین / لاندن فیلمز) در باب چگونگی به‌کارگیری موسیقی دچار تحول شده است. اینکه اورسن‌ولز هم در این فیلم حضور داشت، تصادفی بود، ولی آیا این‌را که چنین تحول رادیکالی در سبک، یک‌دهه به‌کارگیری و تلفیق نامتعارف‌سازها توسط برنارد هرمان را در پی داشت نیز می‌توان تصادف به حساب آورد؟

هیچ موسیقی‌ای به تنهایی پایان یک عصر و آغاز عصر بعدی را نشانه‌گذاری نمی‌کند. واژه "عصر" کمی زیاده از حد یا به‌گونه‌ای گمراه‌کننده به‌کار می‌رود. در پایان دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰، ایده‌های موسیقایی به

سرعت گسترش می‌یافتند و اساساً دورهٔ گذاری از راه رسیده بود. از هر کسی پرسید که موسیقی میکلوش رژا برای بن‌هور یا موسیقی الکس نورث برای کلئوپاترا به چه دوره‌ای تعلق داشته، بی‌بروبرگرد جواب می‌دهد به عصرطلائی؛ با این حال اولی متعلق به ۱۹۵۹ است و دومی ۱۹۶۳. از طرف دیگر، اگر دربارهٔ موسیقی کاراس برای مرد سوم یا حتی موسیقی سرشار از ساز ترمین (theremin) هرمان برای روزی که زمین از حرکت ایستاد پرسید، قضیه کمی مبهم می‌شود چون سبک این دو به چیزی گرایش دارد که موسوم به عصر نقره‌ای است.

سبک عصر طلائی هیچ‌گاه از بین نرفته و در دوره‌هایی عنایت مجددی به آن شده است - به‌عنوان مثال توسط جان ویلیامز در دههٔ ۱۹۷۰. با تحولات صنعت ضبط موسیقی، از راه رسیدن راک‌اند رول و به‌خصوص به انحصار تلویزیون درآمدن مخاطبان، فرم ارکسترال با زبان خودش کنار گذاشته شد تا دیگران بخت خود را در این عرصه بیازمایند.